

فصلنامه علمی - پژوهشی زبان پژوهی دانشگاه الزهراء (س)

سال هفتم، شماره ۱۴، بهار ۱۳۹۴

ویژگی های خلاً نحوی در زبان فارسی

منصور شعبانی^۱

تاریخ دریافت: ۹۰/۸/۳۰

تاریخ تصویب: ۹۲/۵/۲۰

چکیده

این مقاله درصدد توصیف ویژگی های خلاً نحوی در زبان فارسی بر اساس مطالعات انجام شده در این زمینه در سایر زبان هاست. با بررسی خلاً نحوی در زبان فارسی درمی یابیم که خلاً نحوی در زبان فارسی دارای شباهت ها و تفاوت هایی با خلاً نحوی در سایر زبان هاست. ویژگی های بارز خلاً نحوی در زبان فارسی عبارتند از: وجود رابطه تقابلی بین عناصر باقی مانده در همپایه خلاً دار و عناصر متناظر در همپایه پیشین، امکان حذف برخی از عناصر درون گروه فعلی به همراه فعل، تکریری بودن خلاً نحوی، ضرورت توازن آرایش سازه ای در بند مرجع و بند خلاً دار، امکان وقوع خلاً نحوی در ساخت های تفصیلی و همچنین امکان وقوع آن در جایگاه میانی

^۱استادیار زبان شناسی همگانی، دانشگاه گیلان؛ mansour_shabani225@yahoo.com

همپایه دوم و ضرورت همسانی مشخصه‌های زمان و عدم ضرورت
مشخصه‌های مطابقه در همپایه‌ها.

واژه‌های کلیدی: خلأ نحوی، تقابل، بند خلأ‌دار، باقی مانده، توازن

۱. مقدمه

خلأ نحوی^۱ را نخستین بار راس^۲ (۱۹۶۷، ۱۹۷۰) در توصیف گشتاری به کار برد که در اثر عملکرد آن یکی از فعل‌های ساخت همپایه^۳ به قرینه حذف می‌گردد. راس خلأ نحوی را نوعی حذف قلمداد می‌کند که در زبان‌های هسته‌آغازین مانند زبان انگلیسی در اثر عملکرد این فرآیند، فعل زمان‌دار همپایه دوم حذف می‌شود.

در مطالعات صورت گرفته در رابطه با خلأ نحوی، اصطلاحاتی برای توصیف جملاتی که قاعده خلأ نحوی در آنها اعمال شده است، به کار رفته‌اند. سازه حذف‌شده در همپایه، خلأ^۴ خوانده می‌شود و سازه همانند و متناظر در همپایه دیگر مرجع خلأ^۵ نام‌گذاری شده است. عناصر آشکار و باقی مانده در همپایه دارای خلأ نحوی باقی مانده‌ها^۶ نامیده می‌شوند و سازه‌های متناظر در همپایه دیگر، متناظرها^۷ یا هم‌بسته‌ها^۸ خوانده می‌شوند. باقی مانده‌ها و هم‌بسته‌ها، با یکدیگر جفت‌های تقابل^۹ را تشکیل می‌دهند (رپ^{۱۰}، ۲۰۰۹: ۶). نکته شایان توجه در خصوص خلأ نحوی آن است که این پدیده نحوی مستلزم دست کم دو باقی مانده است که هر یک از آنها می‌بایست یک گروه باشند. مثال زیر نمونه‌ای از خلأ نحوی است:

۱. علی سبب خورد و مریم پرتقال^{۱۱}.

¹ gapping

² Ross

³ coordinate structure

⁴ gap

⁵ antecedent

⁶ remnants

⁷ correspondents

⁸ correlates

⁹ contrast pairs

¹⁰ Repp

¹¹ دستوری و یا نادستوری بودن تمام مثال‌های ارائه شده در این مقاله با قضاوت زبانی گویشوران متعددی از زبان فارسی محک خورده‌اند و به هیچ روی قضاوت صرف نگارنده نمی‌باشد.

متناظراً ۱ متناظر ۲ مرجع خلاً باقی مانده ۱ باقی مانده ۲

در مطالعات اولیه دستور زایشی، حذف فعل در همپایه نخست به خلاً نحوی پسرو معروف بود اما در مطالعات متأخر، استدلال‌های گوناگونی ارائه شده است که حذف فعل در همپایه نخست دارای ویژگی‌هایی است که به عنوان ویژگی‌های ارتقای گره راست^۱ برشمرده شده‌اند. بنابراین، خلاً نحوی به صورت یک سویه و تنها در همپایه دوم عمل می‌کند و حذف فعل در همپایه نخست نه به خلاً نحوی پسرو بلکه به ارتقای گره راست معروف گشت که تنها در همپایه نخست عمل می‌کند. شایان توجه است که تفاوت بین زبان‌های SVO و SOV در رابطه با ارتقای گره راست در این است که در زبان‌های گروه نخست، این مفعول است که در ساختار ارتقای گره راست حذف می‌گردد در صورتی که در ساختار ارتقای گره راست زبان‌های گروه دوم، آنچه تحت تأثیر فرایند حذف قرار می‌گیرد فعل است. نمونه‌ای از حذف فعل در همپایه نخست در مثال (۲) آمده است:

۲. علی سبب و مریم پرتقال خورد.

هنکامر (۱۹۷۱) خاطر نشان می‌سازد که به طور کلی دستور جهانی فاقد هر گونه قواعد نحوی قرینه‌ای^۲ است. شعبانی (۱۳۹۰) نیز با ارائه شواهد متنوع استدلال می‌کند که در زبان فارسی حذف فعل در همپایه نخست با حذف فعل در همپایه دوم متفاوت است و این دو حذف دو پدیده نحوی مجزا یعنی به ترتیب ارتقای گره راست و خلاً نحوی به حساب می‌آیند و هر دوی آنها نباید ذیل یک قاعده (خلاً نحوی) گنجانده شوند و ادعا کرد که این قاعده به صورت دوسویه یعنی پیشرو و پسرو عمل می‌کند. از این رو، احتساب این دو حذف به عنوان یک قاعده به لحاظ نظری و تجربی دارای اشکال‌های اساسی است.

۲. ویژگی‌های خلاً نحوی در زبان فارسی

در دستور سنتی زبان فارسی، حذف فعل در همپایه نخست و حذف فعل در همپایه دوم هر دو زیر یک عنوان یعنی حذف به قرینه لفظی قرار گرفته است. در آثار متأخر نیز مشاهده می‌شود که مرعشی (۱۹۷۰) به تبعیت از راس (۱۹۷۰) از خلاً نحوی در تعیین آرایش

^۱ Right Node Raising (RNR)

^۲ syntactic mirror image rules

سازه‌ای زبان فارسی بهره می‌گیرد و ادعا می‌کند که خلأ نحوی، آرایش سازه‌ای SVO را برای زبان فارسی تأیید می‌کند. از سوی دیگر کریمی (۱۹۸۹) با رد دیدگاه مرعشی و با توسل به خلأ نحوی استدلال می‌کند که زبان فارسی دارای آرایش زیرساختی SOV است. در پیشینه مطالعات پیرامون خلأ نحوی مشاهده می‌شود که زبان‌شناسانی چون نیت^۱ (۱۹۷۹)، هنکامر^۲ (۱۹۷۱) و کوستر^۳ (۱۹۷۸، ۱۹۹۸) درصدد آن هستند که شرایط حاکم بر حرکت پرسش‌واژه مانند اصل هم‌جواری را به خلأ نحوی نیز نسبت دهند. این دیدگاه توسط زبان‌شناسان دیگری چون بستن^۴ (۱۹۸۱: ۱۵۲) به چالش کشیده شده است. بستن متذکر می‌شود که توازن بین خلأ نحوی و حرکت پرسش‌واژه چندان مستحکم نیست. او خاطر نشان می‌سازد که حرکت پرسش‌واژه قاعده‌ای است که به دو جایگاه نحوی مربوط می‌شود، در حالی که خلأ نحوی، خواه به مثابه قاعده حذف خواه به مثابه قاعده تعبیری، از این حیث با حرکت پرسش‌واژه متفاوت است. گذشته از این، ویژگی‌های خلأ نحوی در زبان‌های بسیاری در چارچوب دستور زایشی به تفصیل بررسی شده است. برای مثال جانسون^۵ (۲۰۰۴)، مک‌شین^۶ (۲۰۰۵)، پُل (۱۹۹۹)، کانگ^۷ (۱۹۹۶)، رپ^۸ (۲۰۰۹) و الزیدی^۹ (۲۰۱۰) ویژگی‌های خلأ نحوی را به ترتیب در زبان‌های انگلیسی، روسی، چینی، کره‌ای، آلمانی و عربی حجازی بررسی کرده‌اند. در این مقاله، درصدد بررسی ویژگی‌های خلأ نحوی در زبان فارسی بر اساس آثار مزبور هستیم.

۱.۲. خلأ نحوی و حروف ربط همپایگی

در برخی از زبان‌ها تنها یک حرف ربط همپایگی و در برخی دیگر تمام حروف ربط همپایگی امکان عملکرد خلأ نحوی را تحقق می‌بخشند. جکنداف^{۱۰} (۱۹۷۱) و جانسون

¹ Neijt

² Hankamer

³ Koster

⁴ Besten

⁵ Johnson

⁶ McShane

⁷ Kang

⁸ Repp

⁹ Alzaidi

¹⁰ Jackendoff

(۲۰۰۴) خاطر نشان می‌سازند که خلأ نحوی در زبان انگلیسی تنها با حروف ربط «and»، «or»، «but» و «then» صورت می‌پذیرد. اما رب (۲۰۰۹: ۸) اظهار می‌دارد که خلأ نحوی در زبان انگلیسی در برخی از ساختارهایی که حرف ربط «but» به‌عنوان حرف ربط همپایگی در آنها ایفاگر نقش است، چندان قابل قبول به نظر نمی‌رسد. به مثال زیر دقت کنید:

3. # John ate rice but Jim potatoes.

(رب، ۲۰۰۹: ۸)

رب قابل قبول نبودن جمله فوق را ناشی از عوامل کاربردشناختی می‌داند.^۱ دستوری بودن مثال‌های (۷-۴) نشان می‌دهد که در زبان فارسی با فراهم بودن شرایط لازم (پیرامون شرایط لازم برای عملکرد خلأ نحوی رجوع شود به شعبانی، ۱۳۹۰) امکان عملکرد خلأ نحوی در ساخت‌های همپایه صرف نظر از نوع حرف ربط همپایگی وجود دارد:

۴. علی مدرسه می‌ره و مریم دانشگاه می‌ره.

۵. الف) علی در پرسپولیس بازی می‌کند ولی احمد در استقلال بازی می‌کند.

ب) علی پیرهن خرید ولی محسن شلوار خرید.

۶. الف) تو شناسنامه‌ات گذاشتی یا علی کارتتش گذاشت؟

ب) یا من ماشین می‌خرم یا تو خونه رو می‌خری.

۷. الف) نه من پیرهن می‌خرم نه تو شلوار می‌خری.

ب) هم من به تو احترام می‌گذارم هم تو به من احترام می‌گذاری.

^۱ جکنداف (۱۹۷۱: ۲۲) اظهار می‌دارد که غالب گویشوران زبان انگلیسی، خلأ نحوی را در ساختارهایی که «but» در آنها به‌عنوان حرف ربط همپایگی ایفاگر نقش است، دستوری تلقی می‌کنند.

Bill ate the peaches, but Harry the grapes. (جکنداف، ۱۹۷۱: ۲۲)

رب (۲۰۰۹: ۸) معتقد است که خلأ نحوی در زبان لهستانی در ساختارهای «but» (معادل این حرف ربط در زبان لهستانی «ale» است) قابل قبول نیست.

هو کسما (Hoeksema) (۲۰۰۶) نشان می‌دهد که شبه‌خلأ نحوی در ساختارهای «but» (به‌عنوان نقش‌نمای تقابلی (contrastivemarker)) همواره دستوری است.

That may not bother you, but it does me. (همان: ۳۳۵)

پرداختن به جزئیات این مباحث از چارچوب موضوع مقاله حاضر خارج است. خواننده علاقمند برای جزئیات بیشتر می‌تواند به رب (۲۰۰۹) رجوع کند.

شایان توجه است که جملهٔ (۶ الف) در بافتی قابل تولید است که دو نفر در رستورانی غذا خورده‌اند اما هر دو نفر فراموش کرده‌اند که پول همراه خودشان ببرند. یکی از آنها شناسنامه و دیگری یک کارت به همراه داشت. گویندهٔ جملهٔ (۶ الف) نیز با دریافت این اطلاعات به دنبال کشف ادامهٔ ماجراست.

۲.۲. شرایط حاکم بر باقی مانده‌ها

در ساختار خلأ دار دست کم دو عنصر باقی مانده وجود دارد. شرایطی بر این عناصر حاکم است که ما در این بخش به آنها می‌پردازیم. نخست آن که بین عناصر باقی مانده در همپایهٔ خلأ دار و عناصر متناظر در همپایهٔ نخست رابطهٔ تقابلی برقرار است. هادسون^۱ (۱۹۷۶) استدلال می‌کند که باقی مانده‌ها در همپایهٔ خلأ دار می‌بایست به لحاظ ارجاعی متفاوت از متناظرهای خود در همپایهٔ نخست باشند. این وضعیت در زبان فارسی نیز مشاهده می‌شود و در ساختارهای خلأ دار این زبان، حضور باقی مانده‌هایی که به لحاظ ارجاعی همانند عناصر متناظر در همپایهٔ نخست هستند سبب نادستوری شدن جمله می‌گردد. در جملهٔ (۸ الف) عنصر باقی ماندهٔ دوم «مشق» در همپایهٔ دوم به لحاظ ارجاعی همانند عنصر متناظر دوم «مشق» در همپایهٔ نخست است و این امر سبب نادستوری شدن جمله گشته است. در مقابل، همان‌طور که جملهٔ (۸ ب) نشان می‌دهد حذف این عنصر در همپایهٔ دوم به همراه فعل باعث خوش ساخت شدن جمله می‌گردد. در این جمله بین عناصر باقی مانده و متناظر رابطهٔ تقابلی برقرار است. حضور اطلاع کهنه در همپایهٔ خلأ دار مردود است.

۸. الف) *مریم مشق در مدرسه نوشت و مینا مشق در خانه نوشت.

ب) مریم مشق در مدرسه نوشت و مینا مشق در خانه نوشت.

به همین منوال، در مثال (۹) امکان حضور مفعول غیر مستقیم یکسان در همپایهٔ خلأ دار وجود ندارد.

۹. الف) *من برای مینا کیف خریدم و خانمم برای مینا عروسک خرید.

ب) من برای مینا کیف خریدم و خانمم برای مینا عروسک خرید.

¹ Hudson

علت نادستوری بودن نمونه‌های خلأ نحوی (۹-۸) عدم وجود رابطه تقابلی بین یکی از باقی مانده‌ها در همپایه خلأدار و متناظر آن در همپایه نخست است. از این رو، برقراری رابطه تقابلی بین باقی مانده‌ها و متناظرها امری اجتناب‌ناپذیر در ساختارهای خلأ نحوی است. هارتمن^۱ (۲۰۰۰: ۱۶۶-۱۶۲) این رابطه را در قالب اصل تقابل بیشینه^۲ معرفی می‌کند:

اصل تقابل بیشینه

در ساختار خلأ نحوی، تعداد جفت‌های باقی مانده - متناظر تقابلی باید به حداکثر برسد. اکنون این پرسش به ذهن متبادر می‌شود که منظور از تقابل بین جفت‌های مزبور چیست؟ پیش از ادامه بحث، ضروری است تا به این پرسش پاسخ دهیم. از میان مفاهیم ساخت اطلاع، تقابل بحث برانگیزترین مفهوم به شمار می‌رود. زبان‌شناسان بسیاری ادعا می‌کنند که ساخت‌های خاصی در زبان‌های خاصی تعبیر تقابلی از عنصر خاصی به دست می‌دهند. از این رو، تقابل مفهومی پایدار در نظریه زبانی است (کیش^۳، ۱۹۹۸؛ والدووی^۴ و ویلکونا^۵، ۱۹۹۸؛ وینکلر^۶، ۲۰۰۵؛ مولنار^۷، ۲۰۰۲ و ۲۰۰۶؛ مولنار و وینکلر^۷، ۲۰۱۰). از آنجا که در پیشینه مطالعات، تعاریف متنوعی برای مفهوم تقابل ارائه شده است، ارائه تعریفی جامع برای این مفهوم از دشواری خاصی برخوردار است. در این مقاله با استناد به تعاریف ارائه شده از سوی فری^۸ (۲۰۰۶) و مولنار (۲۰۰۲، ۲۰۰۶) به بررسی این مفهوم می‌پردازیم. فری (۲۰۰۶: ۲۴۶) تقابل را به صورت زیر تعریف می‌کند:

«اگر عبارت آلفا (α) در یک جمله خبری دارای تقابل باشد، یقیناً مجموعه‌ای با دست کم دو عضو ($M \geq 2$) وجود دارد که α و عبارت‌هایی که می‌توانستند بالقوه جایگزین α شوند به آن تعلق دارند.»

¹ Hartmann

² Maximal Contrast Principle

³ Kiss

⁴ Vallduví

⁵ Vilkuona

⁶ Molnar

⁷ Winkler

⁸ Frey

فری (همان) اظهار می‌دارد که وجود عبارت تقابلی α در یک جمله تلویحاً بدان معنا است که جایگزین کردن عبارت X به جای α سبب کاذب شدن گزاره خواهد شد. ($X \in M, X \neq \alpha$).

مولنار (۲۰۰۲، ۲۰۰۶) با استخراج مفاهیم کلیدی از تعاریف گوناگون تقابل، درصدد ارائه تعریفی جامع برای این مفهوم است. او معیارهای زیر را بر اساس ترتیب اهمیت جهت تعیین تقابل برمی‌شمرد:

(الف) برجستگی^۱، (ب) تقابل غالب^۲، (ج) عضویت در یک مجموعه، (د) بسته بودن مجموعه با اعضای محدود، (ه) حضور صریح جایگزین‌ها در بافت

اساسی‌ترین شرط لازم برای تقابل، وجود برجستگی است. به بیانی دیگر، عنصر تقابلی از برجستگی خاصی نسبت به عناصر پیرامون خود برخوردار است. لمبرخت^۳ (۱۹۹۴) برجستگی را شرط کافی برای وجود تقابل قلمداد می‌کند. به عقیده بسیاری از زبان‌شناسان، یکی دیگر از شرط‌های ضروری وجود تقابل غالب است که یک پاره‌گفتار را به دو بخش پیش‌زمینه (پیش‌فرض) و کانون تقسیم می‌کند. عضویت در یک مجموعه نیز یکی از شرط‌های دیگر تقابل است. عنصر تقابلی باید به مجموعه‌ای که دست‌کم دارای دو عضو است تعلق داشته باشد، و این مجموعه می‌بایست دارای اعضای محدود باشد. به بیانی دیگر، مجموعه باید مجموعه‌ای بسته باشد. اگر اعضای مجموعه محدود نباشند، یا به سخن دیگر، مجموعه باز باشد، آن عنصر دیگر تقابلی نیست بلکه صرفاً بیانگر اطلاع‌نو است. مولنار (۲۰۰۲، ۲۰۰۶) به نقل از یاکوبز^۴ (۱۹۸۸: ۱۱۳) اظهار می‌دارد که جایگزین‌های عنصر تقابلی می‌بایست در بافت حضور صریح داشته باشند. حال پس از بررسی مفهوم تقابل، به بحث پیرامون تقابل در خلأ نحوی ادامه می‌دهیم.

در ساختار خلأ نحوی امکان حضور بیش از دو جفت تقابلی نیز وجود دارد. این وضعیت در مثال (۱۰ و ۱۱) مشاهده می‌شود.

۱۰. من کتاب به علی دادم و او مجله رو به سارا.

¹ highlighting

² dominant contrast

³ Lambrecht

⁴ Jacobs

۱۱. من عروسک برای دخترم خریدم و او دوچرخه برای پسرش.
در جملات (۱۰ و ۱۱) فاعل، مفعول مستقیم و مفعول غیرمستقیم در بند مرجع و خلأدار در تقابل با یکدیگر قرار دارند. به بیانی دیگر، عناصر ایفاگر این نقش‌ها در این دو بند جفت‌های تقابلی را تشکیل می‌دهند. شایان توجه است که طبق استدلال نیت (۱۹۷۹: ۹۰-۸۹) حضور بیش از سه باقی‌مانده در ساختار خلأ نحوی مردود است. به عقیده نگارنده، همان‌طور که مثال‌های زیر نشان می‌دهند، در زبان فارسی در موارد اندکی امکان حضور چهار باقی‌مانده در بند خلأدار وجود دارد.

۱۲. من دیروز امتحانم تو دانشگاه دادم، خواهرم امروز کنکورش تو مدرسه داد.

۱۳. من کتاب دیروز به علی دادم و او مجله رو امروز به سارا داد.

دوم آن‌که، در پیشینه مطالعات مرتبط آمده است که باقی‌مانده‌های همپایه خلأدار و متناظرهای آنها باید به مقوله نحوی یکسانی تعلق داشته باشند. به بیانی دیگر، این عناصر باید به لحاظ نحوی کاملاً یکسان باشند (هارتمن، ۲۰۰۰: ۱۶۲ به نقل از ساگ^۱: ۱۹۷۶: ۱۹۲؛ کامیلیا^۲: ۲۰۰۷: ۳۷؛ روریچک^۳: ۱۹۸۵: ۱۹۰). از سوی دیگر، مک‌شین (۲۰۰۵: ۱۳۸) با طرح شاهدهی از زبان انگلیسی نشان می‌دهد که یکسان بودن مقوله نحوی باقی‌مانده‌ها و متناظرها در مواردی اجباری نیست. به نظر می‌رسد در زبان فارسی چنین محدودیتی حاکم نباشد، و باقی‌مانده‌ها و متناظرها ضرورتاً به مقوله نحوی یکسانی تعلق ندارند. این امر در باقی‌مانده‌ها و متناظرهای دوم نمونه‌های خلأ نحوی زیر کاملاً نمایان است^۴:

۱۴. دانشجوی فیزیک [صادقانه] کار می‌کند اما دانشجوی شیمی [با دغل بازی].

۱۵. استاد ما [با ماشین] میاد دانشگاه اما استاد شما [پیاده].

افزون بر شرط یکسان بودن مقوله نحوی، باقی‌مانده‌ها و متناظرها می‌بایست نقش دستوری یکسانی در همپایه‌های اول و دوم ایفا کنند. از این رو، یک مفعول در همپایه

^۱ Sag

^۲ Camelia

^۳ Rooryck

^۴ از یکی از داوران محترم مقاله که این نکته را با ذکر مثال متذکر شدند بسیار سپاسگزارم.

نخست فقط می‌تواند متناظرِ باقی‌مانده‌ای باشد که ایفاگر نقش مفعول در همپایهٔ دوم است، فاعل نیز تنها متناظرِ باقی‌ماندهٔ فاعل خواهد بود و غیره.

هم‌چنین، باقی‌مانده‌ها و متناظرها می‌بایست به‌لحاظ معنایی متمایز باشند (هارتمن، ۲۰۰۰: ۱۶۲-۱۶۳ به نقل از اُیرسو^۱، ۱۹۸۷: ۱۱۲). ضرورت وجود این شرط در مثال‌های زیر کاملاً نمایان است. یکسان بودن فاعل آشکار در جملهٔ (۱۶ الف) و یکسان بودن مفعول آشکار در جملهٔ (۱۶ ب) سبب نادرستی بودن این جملات شده است. همان‌طور که دستوری بودن جملات (الف-ب) در مثال (۱۷) نشان می‌دهند، اگر باقی‌مانده‌ها نمایانگر مصداق‌های متفاوتی باشند جملات مزبور خوش‌ساخت خواهند بود.

۱۶. الف) *من کتاب رو خوندم و من روزنامه رو خوندم.

ب) *علی مینا رو دوست داره و رضا مینا رو دوست داره.

۱۷. الف) من کتاب رو خوندم و علی روزنامه رو خوندم.

ب) علی مینا رو دوست داره و رضا مریم دوست داره.

ضرورت وجود شرط تمایز ارجاعی^۲ حاکم بر باقی‌مانده‌ها مبین آن است که باقی‌مانده‌ها و متناظرها باید با یکدیگر رابطهٔ تقابلی داشته باشند. این امر مورد اتفاق زبان‌شناسان بسیاری است که در این میان می‌توان به بولینجر^۳ (۱۹۵۸، ۱۹۶۵)، هنکامر (۱۹۷۳)، کونو^۴ (۱۹۷۶)، ساگ (۱۹۷۶)، ساگ و همکاران (۱۹۸۵) و فری (۱۹۹۳) اشاره کرد. بدیهی است که سازه‌های یکسان نمی‌توانند با یکدیگر در تقابل باشند. تبیین نادرستی بودن جملهٔ (۱۶) ضرورت وجود رابطهٔ تقابلی است و این رابطه باید بین تمام عناصر باقی‌مانده و متناظر برقرار باشد. اگر حتی یکی از باقی‌مانده‌ها در تقابل با عنصر متناظر خود نباشد، عملکرد قاعدهٔ خلأ نحوی ناممکن خواهد بود. مک‌شین (۲۰۰۵: ۱۳۸) خاطر نشان می‌سازد که باقی‌مانده‌ها و متناظرها می‌بایست به‌لحاظ معنایی قابل‌مقایسه باشند. در مثال نادرستی زیر «با اشتیاق رمان خواندن» و «در کتاب‌خانه رمان خواندن» به‌لحاظ

^۱ Oirsouw

^۲ Referential Distinctiveness

^۳ Bolinger

^۴ Kuno

منطقی قابل مقایسه نیستند و همین ناسازگاری معنایی سبب نادستوری شدن جمله گشته است:

۱۸. *من با اشتیاق رمان خواندم و علی در کتاب‌خانه رمان خواند.

سوم آن‌که، عناصر باقی‌مانده در ساختار خلأ نحوی می‌بایست فرافکنی بیشینه باشند. هنکامر (۱۹۷۳) نخستین بار شرط سازه اصلی^۱ را ارائه کرد. بر اساس این شرط، باقی‌مانده‌ها می‌بایست سازه اصلی باشند. سازه اصلی یک جمله S^0 سازه‌ای است که یا تحت‌اشراف بلافصل S^0 است یا تحت‌اشراف بلافصل VP، و خود VP هم تحت‌اشراف بلافصل S^0 در زبان فارسی باقی‌مانده‌ها ضرورتاً فرافکنی بیشینه هستند.

۱۹. *علی کتاب‌ها رو روی میز گذاشت و مینا دفترها را زیر میز گذاشت.

نادستوری بودن جمله فوق‌نمایانگر آن است که هسته حرف اضافه قادر به ایفای نقش باقی‌مانده نیست. حرف اضافه «زیر» فرافکنی بیشینه به حساب نمی‌آید و از این‌رو، قادر به ایفای نقش باقی‌مانده در جمله مزبور نیست.

۳.۲. عناصر درون گروه فعلی در خلأ نحوی

در ساختار خلأ نحوی زبان فارسی برخی از عناصر در درون گروه فعلی به همراه فعل حذف می‌گردند. در این بخش، به حذف برخی از این عناصر به همراه فعل می‌پردازیم.

جکنداف (۱۹۷۱: ۲۴)، ساگ (۱۹۷۶: ۲۷۴) و وینگاردر^۲ (۲۰۰۷: ۲۲) با ارائه شواهدی از زبان انگلیسی نشان می‌دهند که خلأ نحوی می‌تواند بر ساختار بند کوچک^۳ نیز عمل کند. برای آزمون این وضعیت در زبان فارسی، نخست می‌بایست استدلال کرد که اصطلاح بند کوچک در زبان فارسی به کدام ساختار اطلاق می‌گردد. درزی (۱۳۸۴: ۲۳۰-۲۱۸) با ارائه چندین استدلال ادعا می‌کند که بند کوچک در زبان فارسی وجود دارد. طبق تحلیل او می‌توان گفت که عبارت داخل قلاب در مثال زیر یک بند کوچک به حساب می‌آید.

۲۰. او [حسن را عاقل] می‌داند.

^۱ major constituent

^۲ Wyngaerd

^۳ small clause

- حال برای آزمودن امکان کاربرد خلأ نحوی بر ساختار بند کوچک به مثال زیر دقت کنید:
۲۱. من علی رو با استعداد می‌دانم و مریم سارا رو با استعداد می‌داند.
در جمله (۲۱) فعل همپایه دوم به همراه محمول بند کوچک تحت تأثیر قاعده خلأ نحوی قرار گرفته و حذف شده‌اند.
- جانسون (۲۰۰۴: ۲۳) و اینجه^۱ (۲۰۰۹) به ترتیب نشان می‌دهند که فاعل بند کوچک می‌تواند در ساختار خلأ نحوی به همراه فعل پایه^۲ در زبان‌های انگلیسی و ترکی حذف گردد. مثال زیر نشان می‌دهد که این وضعیت در زبان فارسی نیز وجود دارد:
۲۲. من علی رو با استعداد می‌دانم و مریم علی رو مؤدب می‌داند.
افزوده در همپایه دوم می‌تواند به همراه فعل حذف شود. مثال زیر را در نظر بگیرید:
۲۳. من در رستوران جوجه کباب خوردم و دوستم در رستوران قرمه سبزی خورد.
طبق تحلیل اورس^۳ (۱۹۷۵) باید اذعان داشت که مثال (۲۳) نمایانگر آن است که سازه‌ای بودن عناصر محذوف در خلأ نحوی شرط حاکم نیست، زیرا در مثال فوق فعل به همراه افزوده (قید مکان) که در مجاورت هم قرار ندارند و تشکیل یک سازه هم نمی‌دهند، حذف گشته است. می‌توان دو استدلال در رد تحلیل اورس اقامه کرد. نخست آن‌که، به تبعیت از استدلال وینگارد (۲۰۰۷: ۲۶) می‌توان گفت که در همپایه دوم، افزوده مشمول حذف واقع نشده است. طبق این استدلال، بازنمایی جمله (۲۳) به صورت زیر است:
۲۴. من در رستوران جوجه کباب خوردم و دوستم قرمه سبزی خورد.
پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که چگونه می‌توان از جمله (۲۳) استنباط کرد که رضا در مکان مشخصی یعنی رستوران قرمه سبزی خورد. به نظر می‌رسد که این خوانش یکی از خوانش‌های ممکن (۲۴) باشد، اما احتمال خوانش‌های دیگر مانند «دوستم در مکان مشخصی یا زمان مشخصی یا با شخص مشخصی و یا .. قرمه سبزی خورد» نیز وجود دارد. بدون تردید، غالب گویشوران زبان فارسی، افزوده مکان را از همپایه دوم جمله (۲۴) استنباط می‌کنند. علت این امر را می‌توان به عوامل کاربردشناختی نسبت داد،

¹ Ince

² matrix verb

³ Evers

زیرا تعبیر موازی در ساخت‌های همپایه از ارجحیت برخوردار است. وینگارد (۲۰۰۷: ۲۶) به نقل از هادسون (۱۹۷۶: ۵۳۶) ادعا می‌کند که ساخت ناهمپایگی نیز چنین رفتاری را نشان می‌دهد. در مثال زیر در بند پیرو، افزوده «هنگام رانندگی» به کار نرفته است اما می‌توان آن را از بافت استنباط کرد:

۲۵. من هنگام رانندگی کولر رو خاموش کردم چون خیلی سرد بود.

گونه بدون حذف مثال (۲۳) تحلیل پیشنهادی را تأیید می‌کند:

۲۶. من در رستوران جوجه کباب خوردم و دوستم قرمه‌سبزی خورد.

اگرچه در جمله فوق افزوده در همپایه دوم به کار نرفته است، اما در تعبیر این جمله حضور دارد.

دوم آن که، طبق تحلیل شعبانی (۱۳۹۰)، در تمام ساختارهای خلأ نحوی زبان فارسی آنچه در همپایه دوم حذف می‌گردد، یک سازه (در غالب موارد بزرگ‌تر از گروه فعلی) است. بنابراین در مثال (۲۳) هرچند که در ظاهر به نظر می‌رسد حذف ناسازه رخ داده است، اما در حقیقت حذف یک سازه واحد پس از فرایند حرکت باقی مانده‌ها روی داده است.

در خصوص رابطه خلأ نحوی و قیود، می‌توان گفت که خلأ نحوی مستلزم آن است که قیدهای توصیف‌کننده فعل در همپایه‌ها یکسان و همانند باشند، و اگر متفاوت باشند می‌بایست به یک مقوله تعلق داشته باشند. شایان توجه است که در صورت یکسان بودن قیدها، آنها نیز به همراه فعل حذف می‌گردند.

۲۷. الف) *مریم بعضی وقت‌ها رمان می‌خونه و سارا سریع روزنامه می‌خونه.

ب) مریم بعضی وقت‌ها رمان می‌خونه اما سارا گاهی روزنامه می‌خونه.

۲۸. الف) علی ظرف‌ها رو تمیز شست و مریم لباس‌ها رو تمیز شست.

ب) *علی ظرف‌ها رو تمیز شست و مریم لباس‌ها رو تمیز شست.

نادستوری بودن جمله (۲۷ الف) ناشی از همانند نبودن قیود به کار رفته در همپایه‌هاست. در جمله (۲۷ ب) قیدهای به کار رفته در همپایه‌ها به یک مقوله تعلق دارند و این جمله کاملاً خوش ساخت است. در مثال (۲۸ الف) نیز قید به کار رفته در همپایه دوم همانند قید

به کاررفته در همپایه نخست است، از این رو این عنصر ضرورتاً می‌بایست به همراه فعل در همپایه دوم حذف گردد و عدم حذف آن در (۲۸ ب) به نادستوری شدن جمله منجر شده است، زیرا قیده‌های یکسان نمی‌توانند در تقابل با یکدیگر قرار گیرند و برقراری رابطه تقابلی بین باقی مانده‌ها و متناظرها شرطی اجتناب‌ناپذیر در ساختار خلأ نحوی است.

جکنداف (۱۹۷۱: ۲۳)، اُرسو (۱۹۸۳: ۳۱۰) و روریک (۱۹۸۵: ۱۹۳) نادستوری بودن مثال (۲۹) و دستوری بودن مثال (۳۰) را ناشی از این واقعیت می‌دانند که معنای قید «frequently» در بردارنده معنای قید «sometimes» است اما عکس آن صادق نیست.

29. *John sometimes beats his wife, and Peter frequently his dog.

30. John frequently beats his wife, and Peter sometimes his dog.

به نظر می‌رسد که چنین وضعیتی در زبان فارسی وجود ندارد چرا که درجه پذیرفتنی بودن مثال‌های زیر در زبان فارسی به یک اندازه است:

۳۱. الف) مریم بعضی وقت‌ها رمان می‌خونه و سارا همیشه روزنامه می‌خونه.

ب) مریم همیشه رمان می‌خونه و سارا بعضی وقت‌ها روزنامه می‌خونه.

ساخت مفعول مضاعف نیز در زمره ساختارهایی قرار دارد که علاوه بر فعل، عناصر دیگری نیز در آنها می‌توانند در اثر کاربرد قاعده خلأ نحوی حذف گردند. مثال‌های زیر نشان می‌دهند که هم مفعول مستقیم و هم مفعول غیرمستقیم می‌توانند در ساختار خلأ نحوی به همراه فعل حذف گردند. از سوی دیگر، می‌توان گفت که هر دو نوع مفعول قادر به ایفای نقش باقی مانده در ساختار خلأ نحوی هستند:

۳۲. الف) من به علی جزوه دادم و مریم به سارا جزوه داد.

ب) من به علی جزوه دادم و مریم به علی کتاب داد.

ج) من جزوه به علی دادم و مریم جزوه به سارا داد.

د) من جزوه رو به علی دادم و مریم کتاب به علی داد.

در نهایت این که، در زبان فارسی بند نیز به عنوان متمم فعل می‌تواند تحت تأثیر قاعده خلأ نحوی قرار گیرد. این وضعیت در مثال‌های (۳۳) و (۳۴) مشاهده می‌شود.

۳۳. علی می‌خواهد مهندس شود و مریم می‌خواهد دکتر شود.

۳۴. علی از من خواست که کاندید شوم و مریم از سارا خواست که کاندید شود.

۲. ۴. خلأ نحوی به‌مثابه فرایندی تکریری

در پیشینه مطالعات پیرامون خلأ نحوی آمده است که در ساختار خلأ نحوی، پس از همپایه نخست چندین همپایه، که فاقد عناصری هستند که در همپایه نخست حضور دارند، به صورت متوالی می‌تواند به کار رود (برای مثال رجوع شود به راس ۱۹۶۷: ۳۵۵؛ روریک ۱۹۸۵: ۱۹۸؛ مک‌شین ۲۰۰۵: ۱۳۸ و الزیدی ۲۰۱۰: ۱۲). مثال زیر نشان می‌دهد که چنین وضعیتی در زبان فارسی نیز مشاهده می‌شود:

۳۵. علی شیمی می‌خونه، مریم فیزیک، سارا زیست‌شناسی و رضا ریاضیات.
همان‌طور که در مثال فوق مشاهده می‌شود، عنصر مشترک بین همپایه‌ها (فعل زمان‌دار) تنها در همپایه نخست به کار رفته است، و در سایر همپایه‌ها محذوف می‌باشد. شایان توجه است که در گسترش جمله (۳۵) محدودیتی وجود ندارد.

۲. ۵. مقید بودن ضمیر^۱

مک‌کالی^۲ (۱۹۹۳) و جانسون (۲۰۰۴) اظهار می‌دارند که در زبان انگلیسی، ضمیر در همپایه دوم یک ساختار خلأ نحوی می‌تواند مقید به فاعل در همپایه نخست باشد. به مثال زیر دقت کنید:

36. Not every girl_i ate a green banana and her_i mother a ripe one.

جانسون (۲۰۰۴: ۲۶)

در ساختار خلأ نحوی زبان فارسی، فاعل یا مفعول در همپایه نخست می‌تواند به‌عنوان مرجع ضمیر واقع در همپایه دوم به کار روند.

۳۷. علی_i کتاب_i خرید و برادرش_i مجله رو.

۳۸. من احمد_i دیدم و مادرم هم خواهرش_i.

¹ pronoun bounding

² McCawley

۶.۲. مرجع نحوی

راس (۱۹۷۰)، مالینگ^۱ (۱۹۷۲)، هنکامر و ساگ (۱۹۷۶)، اون و بنمامون^۲ (۱۹۹۹) و الزیدی (۲۰۱۰) خاطر نشان می‌سازند که خلأ نحوی ضرورتاً می‌بایست دارای مرجع نحوی آشکار باشد. برای مثال، هنکامر و ساگ (۱۹۷۶) برای اثبات این مدعا استدلال می‌کنند که دو نوع مرجع دار وجود دارد: مرجع دار روساختی^۳ و مرجع دار ژرف‌ساختی^۴. به عقیده آنها، مرجع دار روساختی به مرجع داری اطلاق می‌گردد که نیاز به یک مرجع آشکار در ساخت دارد. در مقابل، مرجع دار ژرف‌ساختی مرجع داری است که نیاز به مرجعی آشکار در ساخت ندارد، و مرجع آن در گفتمان حضور دارد. هنکامر و ساگ (۱۹۷۶) برای مثال ضمیرها و مرجع دار «do it» را مرجع دار ژرف‌ساختی تلقی می‌کنند. حال برای آگاهی از تمایز بین این دو نوع مرجع دار در ساختار خلأ نحوی به جملات زیر دقت کنید:

39. Hankamer: Ivan is now going to peel an apple.

Sag: And Jorge, an apple.

40. [Hankamer: produces an orange, proceeds to peel it, and just as Sag produces and apple, say:]

(هنکامر و ساگ، ۱۹۷۶: ۴۱۰) #And Ivan, an apple.

هنکامر و ساگ اظهار می‌دارند که ساختار خلأ نحوی می‌تواند حاصل جملات دو گوینده باشد؛ بدین معنی که گوینده الف می‌تواند بند مرجع و گوینده ب نیز بند خلأ‌دار یک ساختار خلأ نحوی را تولید کنند. در مثال (۳۹) گفتگویی بین هنکامر و ساگ صورت گرفته است. بند خلأ‌دار که توسط ساگ تولید شده است دارای بند مرجع آشکاری است که توسط هنکامر تولید شده است. به بیانی دیگر، آنچه در این رابطه در ساختار خلأ نحوی حائز اهمیت است این است که همپایه دوم می‌بایست دارای مرجعی باشد، و گوینده آن مهم نیست. در مثال (۴۰) مرجع بند خلأ‌دار در گفتمان حضور دارد، و همین امر سبب

¹ Maling

² Aoun & Benmamoun

³ surface anaphor

⁴ deep anaphor

مردود بودن این جمله گشته است. در زبان فارسی نیز چنین وضعیتی در مثال‌های زیر مشاهده می‌شود:

۴۱. گوینده الف: علی دیپلم داره.

گوینده ب: (ولی) مریم لیسانس.

۴۲. [مریم مشغول شستن ظرف‌ها و خواهرش سارا مشغول شستن لباس‌هاست. مادرش با دیدن آنها می‌گوید:]

سارا لباس‌ها رو.

معنای مورد نظر: سارا لباس‌ها رو دارد می‌شوید.

دستوری بودن جمله (۴۱) و نادستوری بودن جمله (۴۲) نشان می‌دهد که در زبان فارسی نیز حضور مرجع در ساختار خلأ نحوی صرف نظر از گوینده آن اجباری است.

۲.۲. ناسازگاری جمله معلوم و مجهول

جانسون (۲۰۰۴) و مرچانت^۱ (۲۰۱۳) نشان می‌دهند که در زبان انگلیسی، تفاوت همپایه‌ها در ساختار خلأ نحوی به لحاظ جهت^۲ به نادستوری شدن جمله می‌انجامد، در حالی که چنین تفاوتی در حذف گروه فعلی خللی به دستوری بودن جمله وارد نمی‌کند. نادستوری بودن مثال‌های (۴۳-۴۴) نمایانگر آن است که در زبان فارسی این ناسازگاری در ساختار خلأ نحوی مردود است:

۴۳.*به علی فیزیک تدریس می‌شد و حسین شیمی رو تدریس می‌کرد.

۴۴.*دعوا به پلیس شرح داده شد و من تصادف شرح دادم.

البته فعل معلوم را می‌توان با فعل مجهول همپایه کرد.

۴۵. ماشین دزدید و توقیف شد. (ماهوتیان، ۱۳۷۸: ۸۶)

¹ Merchant

² voice

شایان توجه است که چنین ناسازگاری در سایر پدیده‌های حذف مانند ابقای پرسش‌واژه^۱ نیز به نادرستی شدن جمله می‌انجامد. بررسی این ناسازگاری در سایر پدیده‌ها از چارچوب مقاله حاضر خارج است.^۲

۲.۸. توازن^۳ در خلأ نحوی

باور عمومی بر آن است که خلأ نحوی در ساخت‌های همپایه موازی به کار می‌رود، اما تران (۱۹۹۹: ۱۱ به نقل از سبین^۴، ۱۹۸۱: ۴۸۹) مثال (۴۶) را ارائه می‌کند که نشان می‌دهد خلأ نحوی در زبان انگلیسی در ساخت‌های همپایه ناموازی نیز به کار می‌رود:

46. Max ate herring on Tuesday, and on Thursday oysters.

تران (همان) اظهار می‌دارد که آنچه از دیده سبین پنهان مانده این است که پذیرفتنی بودن جمله مزبور به دلیل یکسان بودن فاعل همپایه‌ها است. افزون بر این، این جمله نمونه‌ای از خلأ نحوی تلقی نمی‌شود بلکه نمونه‌ای از تقلیل همپایه^۵ قلمداد می‌شود. او در این رابطه مثال (۴۷) را از هادسون (۱۹۸۲: ۵۸۴) نقل می‌کند که در آن عدم یکسان بودن فاعل همپایه‌های ناموازی به نادرستی شدن جمله منجر شده است.

47. *John left at 11 and at 12, Bill.

اینجه (۲۰۰۹: ۱۹۹) مثال‌هایی را از زبان ترکی نقل می‌کند که نشان می‌دهند در ساختار خلأ نحوی این زبان آرایش متناظرها در بند مرجع ضرورتاً موازی آرایش باقی مانده‌ها در بند خلأ دار نیست. ساختار خلأ نحوی در زبان ترکی می‌تواند دارای آرایش‌های OSV & OS, SOV & OS, OSV & SO, SOV & SO باشد. عدم توازن آرایش سازه‌ای در بند مرجع و بند خلأ دار در زبان فارسی مردود است.

۴۸. الف) علی کتاب خرید و مریم مجله رو.

ب) کتاب علی خرید و مجله رو مریم.

ج) *علی کتاب خرید و مجله رو مریم.

^۱ sluicing

آخواننده علاقمند برای آگاهی از رابطه حذف و جهت می‌تواند به کوپاک (۲۰۰۱) و مرجانت (۲۰۱۳) رجوع کند.

^۳ parallelism

^۴ Sobin

^۵ conjunction reduction

(د) *کتاب علی خرید و مریم مجله رو.

۴۹. الف)؟؟؟ ما دوشنبه شب ما کارونی خوردیم و جوجه کباب سه‌شنبه شب.

ب)؟؟؟ ما جوجه کباب دیشب خوردیم و امشب قرمه‌سبزی.

مثال‌های (۴۸-۴۹) نشان می‌دهند که توازن آرایش سازه‌ای در بند مرجع و بند خلأدار در زبان فارسی اجباری است. تخطی از این محدودیت در جملات (ج-د) مثال (۴۸) و مثال (۴۹) به نادرستی شدن جمله انجامیده است.

۲.۹. زمان و مطابقه در خلأ نحوی

سیگل^۱ (۱۹۸۷)، وایلد^۲ (۱۹۹۵، ۱۹۹۴)، هرماندز^۳ (۲۰۰۷) اظهار می‌دارند که همپایه‌ها در ساختار خلأ نحوی در زبان انگلیسی ضرورتاً می‌بایست به لحاظ مشخصه‌های زمان همسان باشند. مثال زیر از زبان فارسی نشان می‌دهد که زمان بندهای همپایه یک ساختار خلأ نحوی ضرورتاً همسان می‌باشد:

۵۰. علی فیزیک می‌خواند و مریم شیمی.

در مثال فوق، زمان همپایه دوم دقیقاً همان زمان همپایه نخست یعنی حال می‌باشد، و فعل بند دوم به صورت «می‌خواند» بازسازی می‌شود. علاوه بر این، مشخصه‌های نمود و وجه در این دو همپایه نیز همسان است. زمان وقوع رخداد‌های موجود در هر یک از همپایه‌ها نمی‌تواند متفاوت باشد. بازسازی مثال (۵۰) به صورت زیر که در آن رخداد موجود در همپایه دوم در زمان گذشته تعبیر شده ناممکن است:

۵۱. * علی فیزیک می‌خواند و مریم شیمی خواند.

با وجود این، بند مرجع و بند خلأدار می‌توانند دارای مشخصه‌های مطابقه متفاوتی باشند. این مدعا از سوی تران (۱۹۹۹) در زبان اسپانیایی، هرماندز (۲۰۰۷) در زبان انگلیسی و آلمانی و الزیدی (۲۰۱۰) در زبان عربی مورد تأیید قرار گرفته است. زبان فارسی در مقایسه با زبانی مانند زبان انگلیسی از نظام مطابقه غنی تری برخوردار است، از این رو

¹ Siegel

² Wilder

³ Hernandez

استقلال مطابقه در ساختار خلأ نحوی در زبان فارسی نسبت به زبان انگلیسی نمایان‌تر است. مثال زیر را در نظر بگیرید:

۵۲. علی پیتزا دوست دارد و پدر و مادرش جوجه کباب.

ساختار خلأ نحوی در (۵۲) را تنها می‌توان به صورت زیر بازسازی کرد:

۵۳. علی پیتزا دوست دارد و پدر و مادرش جوجه کباب دوست دارند.

در مثال (۵۳) فعل در هر یک از همپایه‌ها با فاعل آن همپایه در شخص و شمار مطابقت دارد. فعل همپایه نخست سوم شخص مفرد است در حالی که فعل همپایه دوم سوم شخص جمع می‌باشد. عدم همسان بودن مشخصه‌های مطابقه در ساختار خلأ نحوی ما را به این نتیجه سوق می‌دهد که خلأ نحوی مستقل از مطابقه عمل می‌کند. با توجه به آنچه گفته شد می‌توان این پرسش را مطرح کرد که چرا مشخصه‌های زمان ضرورتاً می‌بایست در بندهای همپایه ساختار خلأ نحوی همسان باشند اما همسانی مشخصه‌های مطابقه الزامی نیست.

۲.۱۰. خلأ نحوی در جایگاه میانی

اگر فعل در جایگاه میانی بند همپایه به کار رفته باشد، تنها حذف آن در همپایه دوم ممکن است و حذف آن در همپایه نخست به نادرستی شدن جمله می‌انجامد.

۵۴. الف) مقنعه [پرت شد] روی میز و صاحبش پرت شد توی راحتی دو نفره.

(پیرزاد، ۱۳۸۳: ۴۴)

ب) *مقنعه پرت شد روی میز و صاحبش [پرت شد] توی راحتی دو نفره.

۵۵. الف) یکی از طبقه‌ها پر [بود] از دستگیره و دو طبقه پر بود از قفل.

(پیرزاد، ۱۳۸۳: ۱۹۵)

ب) *یکی از طبقه‌ها پر بود از دستگیره و دو طبقه پر [بود] از قفل.

دستوری بودن جمله‌های (الف) در مثال‌های (۵۵) - (۵۴) نشان می‌دهد که امکان حذف فعل در جایگاه میانی همپایه دوم وجود دارد؛ از طرف دیگر، نادرستی بودن جمله‌های (ب) در مثال‌های (۵۵) - (۵۴) نمایانگر آن است که حذف فعل در جایگاه میانی همپایه

نخست به نادرستی شدن جمله منجر می‌شود. این بدان معناست که در زبان فارسی امکان وقوع خلأ نحوی در جایگاه میانی همپایه دوم وجود دارد. از این رو، در زبان فارسی الگوی (۵۶ الف) کاربرد دارد، اما جملاتی با الگوی (۵۶ ب) در این زبان تولید نمی‌شوند.

56. a) X[V]X & X∅X

b) *X∅X & X[V]X

۲.۱۱. وقوع خلأ نحوی در ساخت‌های تفضیلی

در زبان فارسی، امکان حذف فعل به قرینه در بند دوم ساخت‌های تفضیلی وجود دارد. به مثال‌های زیر دقت کنید:

۵۷. علی دوچرخه رو تندتر [می‌روند] تا مریم ماشین^۱ می‌روند.

۵۸. من تو رو بیشتر [دوست دارم] تا تو منو دوست داری.

مثال‌های فوق نشان می‌دهند که در زبان فارسی امکان وقوع خلأ نحوی در ساخت‌های تفضیلی وجود دارد.

۳. نتیجه‌گیری

این مقاله به شرح ویژگی‌های خلأ نحوی اختصاص داشت. در این راستا از خلأ نحوی و حروف ربط همپایگی، شرایط حاکم بر باقی‌مانده‌ها، عناصر درون گروه فعلی در خلأ نحوی، خلأ نحوی به مثابه فرایندی تکریری، مقید بودن ضمیر، مرجع نحوی، ناسازگاری جمله معلوم و مجهول، توازن در خلأ نحوی، زمان و مطابقت در خلأ نحوی، خلأ نحوی در جایگاه میانی و وقوع خلأ نحوی در ساخت‌های تفضیلی صحبت شد. مهم‌ترین نتایج این تحقیق بدین شرح است: ۱. بین عناصر باقی‌مانده در همپایه خلأ دار و عناصر متناظر در همپایه نخست رابطه تقابلی برقرار است و عناصر باقی‌مانده در ساختار خلأ نحوی ضرورتاً می‌بایست فرافکنی بیشینه باشند. در ساختار خلأ نحوی زبان فارسی امکان حذف برخی از عناصر در درون گروه فعلی به همراه فعل وجود دارد. ۲. خلأ نحوی در زبان فارسی به مثابه فرایندی تکریری عمل می‌کند و حضور مرجع در ساختار خلأ نحوی اجباری است. ۳. توازن آرایش سازه‌ای در بند مرجع و بند خلأ دار در زبان فارسی اجباری است. ۴. امکان

وقوع خلأ نحوی در ساخت‌های تفضیلی و هم‌چنین در جایگاه میانی همپایه دوم در یک ساخت همپایگی وجود دارد. ۶. مشخصه‌های زمان ضرورتاً می‌بایست در بندهای همپایه ساختار خلأ نحوی همسان باشند اما همسانی مشخصه‌های مطابقه الزامی نیست.

منابع

- پیرزاد، زویا (۱۳۸۳). *عادت می‌کنیم*. چاپ پنجم. تهران: نشر مرکز.
- درزی، علی (۱۳۸۴). *شیوه استدلال نحوی*. تهران: انتشارات سمت.
- شعبانی، منصور (۱۳۹۰). *خلأ نحوی در زبان فارسی: رویکردی کمینه‌گرا*. رساله دکتری. دانشگاه تربیت مدرس.
- ماهوتیان، شهرزاد (۱۳۷۸). *دستور زبان فارسی: از دیدگاه رده‌شناسی*. ترجمه مهدی سمائی. چاپ سوم. تهران: نشر مرکز.

Alzaidi, M.S. (2010). Gapping and Right Node Raising: An LFG Approach. M.A. Thesis. University of Essex.

Aoun, J., and E. Benmamoun (1999). "Gapping, PF Merger, and Patterns of Partial Agreement". *Fragments: Studies in Ellipsis and Gapping*. Shalom Lappin & Elabbas Benmamoun (eds.). pp.175–192.

Besten, H. Den. (1981). "Bespreking van: AnnekeNeijt. Gapping. A Contribution to sentence grammar". *Glott*.4. pp. 133-161.

Bolinger, D. (1958). "A Theory of Pitch Accent in English". *Word*. 14. pp. 109-149.

_____ (1965). *Forms of English: Accent, Morpheme, Order*. Cambridge, MA: Harvard University Press.

Camelia, B. (2007). "On Gapping Constructions in English and Romanian". *The Annals of Ovidius University Constanta-Philology*. 18/2007. pp. 29-42.

Coppock, E. (2001). "Gapping: In Defense of Deletion". *The Main Session. Papers from the 37th Meeting of the Chicago Linguistic Society*. Mary Andronis, C. B., Heidi Elston & Syivain Neuvi (eds.). Chicago Linguistic Society. CLS 37. pp. 133–148.

- Evers, A. (1975). *The Transformational Cycle in Dutch and German*. Bloomington, Indiana: Indiana University Linguistics Club.
- Féry, C. (1993). *German Intonational Patterns*. Tübingen: Niemeyer.
- Frey, W. (2006). "Contrast and movement to the German Prefield". *Architecture of Focus, Studies in Generative Grammar*. V. Molna' r & S. Winkler (eds.). Mouton de Gruyter, Berlin/New York. vol. 82. pp. 235-264.
- Hankamer, J. (1971). Constraints on Deletion in Syntax. Ph.D. Dissertation. Yale University. New Haven, Connecticut.
- _____ (1973). "Unacceptable Ambiguity". *Linguistic Inquiry*. 4. pp. 17-68.
- Hankamer, J. & I. Sag (1976). "Deep and Surface Anaphora". *Linguistic Inquiry*. 7. pp. 391-426.
- Hartmann, K. (2000). *Right Node Raising and Gapping: Interface Conditions on Prosodic Deletion*. John Benjamins, Amsterdam, The Netherlands.
- Hernandez, A.C. (2007). "Gapping as a Syntactic Dependency". *Lingua*. 117. pp. 2106- 2133.
- Hoeksema, J. (2006). "Pseudogapping: Its Syntactic Analysis and Cumulative Effects on its Acceptability". *Research on Language & Computation*. 4. pp. 335-352.
- Hudson, R. (1976). "Conjunction Reduction, Gapping, and Right Node Raising". *Language*. 52. pp. 3, 535- 562.
- _____ (1982). "Incomplete Conjuncts". *Linguistic Inquiry*. 13. pp. 3, 547-550.
- İnce, A. (2009). Dimensions of Ellipsis: Investigations in Turkish. Ph.D. Dissertation. University of Maryland, College Park.
- Jackendoff, R. (1971). "Gapping and Related Rules". *Linguistic Inquiry*. 2. pp. 21-35.
- Jacobs, J. 1988. Fokus-Hintergrund-Gliederung und Grammatik. In: Altmann, H. (Ed.), *Intonationsforschungen. Linguistische Arbeiten*, vol. 200. Niemeyer, Tübingen, 89-134.
- Johnson, K. (2004). In Search of the English Middle Field. Ms. University of Massachusetts, Amherst.

- Kang, W. (1996). A Nonderivational Approach to the Gapping Phenomenon in English and Korean. Ph.D. Dissertation. English Language and Literature. Kyung Hee University.
- Karimi, S. (1989). Aspects of Persian Syntax, Specificity, and the Theory of Grammar. Ph.D. Dissertation. University of Washington.
- Kiss, K. E. (1998). "Identificational Focus versus Information Focus". *Language*. 74.pp. 245-273.
- Koster, J. (1978). *Locality Principles in Syntax*. Foris, Dordrecht.
- _____ (1998). Gapping Moet Bijven. Ms. Groningen.
- Kuno, S.(1976). "Gapping: A Functional Analysis". *Linguistic Inquiry*. 7.pp. 300-318.
- Lambrecht, K. (1994). *Information Structure and Sentence Form*. *Cambridge Studies in Linguistics*. vol. 71. Cambridge University Press, Cambridge.
- Lechner, W. (2004). *Ellipsis in Comparatives*. Berlin/ New York: Mouton de Gruyter.
- Maling, J. M. (1972). "On Gapping and the Order of Constituents". *Linguistic Inquiry*. 3.pp.101-108.
- Marashi, M. (1970). The Persian Verb: A Partial Description for Pedagogical Purposes. Ph.D. Dissertation. University of Texas, Austin, TX.
- McCawley, J. D. (1993). "Gapping with Shared Operators". *Berkeley Linguistics Society*. Berkeley, California. PP. 245-253.
- McShane, M. J. (2005). *A Theory of Ellipsis*. Oxford: Oxford University Press.
- Merchant, J. (2013). "Voice and ellipsis". *Linguistic inquiry* 44.1. pp.77-108.
- Molna'r, V. (2002). "Contrast from a Contrastive Perspective". *Information Structure in a Cross-linguistic Perspective*. Editions Rodopi.pp.147-161.
- _____ (2006). "On Different Kinds of Contrast". *Architecture of Focus. Studies in Generative Grammar*. V. Molna'r & S. Winkler (eds.).Mouton de Gruyter, Berlin/New York. vol. 82.pp.197-233.
- Molna'r, V.& S. Winkler (2010). "Edges and Gaps: Contrast at the Interfaces". *Lingua*. Special Issue on Contrast as an Information-

- Structural Notion in Grammar. Sophie Repp & Philippa Cook (eds).120(6).pp.1392-1415.
- Neijt, A. (1979). *Gapping: A Contribution to Sentence Grammar*. Dordrecht: Foris.
- Oirsouw, R. R. Van. (1983). "Coordinate Deletion and n-ary Branching Nodes". *JL*.19.pp.305-319.
- _____ (1987). *The syntax of coordination*. London: Croom Helm.
- Paul, W. (1999). "Verb Gapping in Chinese: a Case of Verb Raising". *Lingua*.107.pp.207-226.
- Repp, S. (2009). *Negation in Gapping*. Oxford: Oxford University Press.
- Rooryck, J. (1985). "Gapping-zeugma in French and English: a Non-Deletion Analysis". *Linguistic Analysis*. 15. pp. 187-229.
- Ross, J.R. (1967). Constraints on Variables in Syntax. Ph.D. Dissertation. MIT.[Published as *Infinite Syntax!* Norwood, N. J.: Ablex (1986)].
- _____ (1970). "Gapping and the Order of Constituents". *Progress in Linguistics*. M. Bierwisch & K. Heidolph (eds.). Mouton, The Hague.pp.249-259.
- Sag, I. (1976). Deletion and Logical Form. Ph.D. Dissertation. Massachusetts Institute of Technology.
- Sag, I., G. Gazdar, T. Wasow & S. Weisler (1985). "Coordination and How to Distinguish Categories". *Natural Language and Linguistic Theory*. 3.pp.117-171.
- Siegel, M. E. A. (1987). "Compositionality, Case, and the Scope of Auxiliaries". *Linguistics and Philosophy*.10.pp.53-76.
- Sobin, N. (1981). "On Adv/PP- First Reductions". *Linguistic inquiry*.12. pp. 3, 488, 491.
- Tran, T. Ch. (1999). Gapping in Spanish: A Minimalist Account. Ph.D. Dissertation. UCLA.
- Vallduví, E., & M. Vilkuņa (1998). "On Rheme and Kontrast". *The Limits of Syntax*. *Syntax and Semantics* 29. P. Culicover & L. McNally (eds.). New York: Academic Press.pp.161-84.
- Wilder, C. (1994). "Coordination, ATB and Ellipsis". *Minimalism and Kayne's Asymmetry Hypothesis*. C. J. W. Zwart (ed.). Groningen: Rijksuniversiteit Groningen. GAGL 37.pp.291-329.

- _____ (1995). "Some Properties of Ellipsis in Coordination". *Geneva Generative Papers*. 2. pp.23–61. Also in *Studies on Universal Grammar and Typological Variation*. A. Alexiadou & T. A. Hall (eds.). Amsterdam: Benjamins. pp. 59–107.
- Winkler, S. (2005). *Ellipsis and Focus in Generative Grammar*. (Studies in Generative Grammar 81.) Series Editors: Harry van der Hulst, Henk van Riemsdijk & Jan Koster). Berlin/New York: Mouton de Gruyter.
- Wyngaerd, G. Van den. (2007). Gapping Constituents. A Revised Version of 1998 Version. Ms. FWO/KU Brussel, available at <http://lirias.hubruessel.be/handle/123456789/2332>.

Characteristics of Gapping in Persian¹

Mansour Shabani²

Received: 2011/10/22
Accepted: 2013/08/11

Abstract

This article aims to describe the properties of gapping in Persian in terms of studies conducted on gapping in other languages. Findings of this study show that there are some similarities and differences between gapping in Persian and those in other languages. The salient properties of gapping in Persian are as follows: contrastive relationship between remnants in the gapped conjunct and correspondents in the first conjunct; the possible omission of some VP-internal material along with the verb; recursivity of gapping; the obligatoriness of parallel word order in the gapped clause and in the antecedent one; the possible occurrence of gapping in comparative constructions and also its occurrence in the medial position of the second conjunct; and obligatoriness of the identical tense

¹(DOI): 10.22051/JLR.2015.1113

² Assistant Professor of General Linguistics, Guilan University.
mansour_shabani225@yahoo.com

Journal of Language Research (Zabanpazhuhi)
VOL. 10, NO. 14, 2015
<http://jlr.alzahra.ac.ir>

features and non-obligatoriness of identical agreement features in
conjuncts.

Keywords: *gapping, contrast, gapped clause, remnant,
parallelism.*